

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

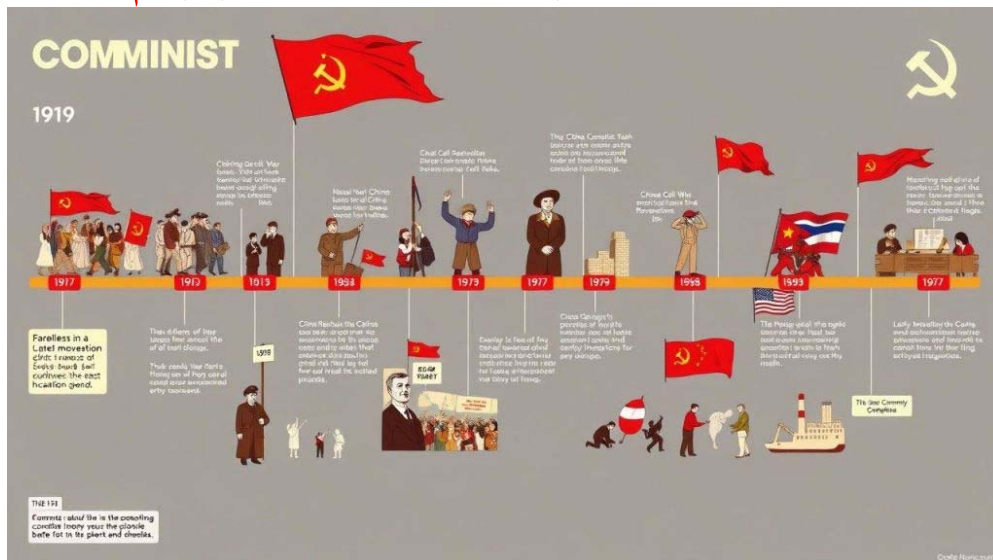
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: آندرس پیکراس
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: طاهر باختری
۰۷ می ۲۰۲۵

درباره خشونت ضد دموکراتیک سرمایه و دشواری های فرآیندهای گذار به سوسیالیسم



طنین های جنبش کمونیستی در طول قرن بیستم (۱۹۱۷، ۱۹۴۹، ۱۹۵۴، ۱۹۵۹، ۱۹۷۹ و غیره)، فراتر از آن که صرفاً دوره های گذار و رفت و برگشتی به سرمایه داری بوده باشند، امروزه، با مزیت دیدگاه تاریخی، می توانند به گونه ای کاملاً متفاوت، به عنوان نخستین جرقه های یک دوران پسا سرمایه داری، سوسیالیستی، دیده شوند. هنگامی که یک نظام اقتصادی، مانند سرمایه داری، یک سازوکار «خودکار» عملکرد را تحمیل کرده است، یعنی دیکتاتوری ارزش اضافی یا نرخ سود، و بنابراین انقیاد واقعی کل جمعیت به پویایی آن، می تواند اجازه نوعی گشایش اجتماعی-سیاسی (البته محدود به حوزه گردش خود) را به عنوان «جامعه باز» بدهد، زیرا اصول زندگی حول سازوکار خودگردان ارزش دست نخورده باقی خواهند ماند، و بنابراین سیاست متابولیک آن (سیاست بزرگ، سیاست واقعاً مهم) بر هر یک از اشکال سیاسی که نهادهای فرماندهی اجتماعی آن به خود می گیرند، و همچنین بر فراز اشکال مختلفی که درگیری ها در درون آن به آن می رسند، غالب خواهد بود.

از این رو، میزان بیشتر یا کمتر استبداد آشکار یا، در مقابل، گشایش دموکراتیک که دیکتاتوری نرخ سود سرمایه‌داری را پنهان می‌کند، عمدتاً با سه عامل اساسی مرتبط است که به نوبه خود با یک دیگر پیوند دارند:

* - دستیابی بیشتر یا کمتر به توده سود - از طریق پویایی «سالم» ارزش

* - توانایی جایگزینی نیروی کار (ارتش ذخیره کار بزرگتر یا کوچکتر)

* - قدرت سازماندهی نیروی کار.

در مرحله تاریخی رشد شتابان در تشکلهای اجتماعی سرمایه‌داری اولیه یا پیشرفته، بسیاری از اشکال سیاست (مربوط به استثمار، ستم، به حاشیه رانده شدن و انقیاد) توانسته‌اند بیشتر پنهان بمانند زیرا پیش از آن متابولیسم نیرومند ارزش-سرمایه افراد خود را ساخته بود، چرا که آنها عملاً به آن منقاد شده و شرایط وجودی و تمام زندگی‌شان به آن وابسته شده بود [گاهی فراموش می‌کنیم سوالات اساسی از این دست بپرسیم که چگونه از مقاومت در برابر سلب مالکیت زمان زندگی، به میل مثبت برای فروش داوطلبانه زمان زندگی در ازای پول می‌رسیم؟ یا به قول مارکس، چگونه کارگران زمان زندگی خود را به زمان کار برای دیگران تبدیل می‌کنند؟ (...)] بخوبی می‌دانیم که این وارونگی مشخصاً مدرن نیازمند قرن‌ها تمدن، شکلهای به آگاهی‌ها، استثمار، جابه جایی‌های جمعی جمعیت برای تمرکز آنها در مراکز صنعتی-شهری، قوانین فقراء و نگهداری اجباری نیروی کار، جنگ‌ها و امپریالیسم، در میان بسیاری از فرایندهای خشونت‌آمیز دیگر بوده است]. اما با این وجود، هر زمان که پویایی ارزش رو به ضعف می‌گذارد و نرخ سود آسیب می‌بیند، سیاست نهادی و آشکار شخصیت‌های سرمایه (طبقه سرمایه‌دار و عوامل آن)، با تمام قدرت خود دوباره ظهور می‌کند.

بسیاری از تحلیل‌ها خشونت سرمایه‌داری را به عنوان بیانگر عدم بلوغ آن، خاص منحصراً مراحل اولیه گسترش سرمایه‌داری، تلقی کرده‌اند تا پس از آن منحصراً جای خود را به یک «اجبار خاموش» روابط اجتماعی تولید بدهد. با وجود صحت این مورد اخیر، به عنوان استعاره‌ای از سلطه انتزاعی ارزش و بیان آن در کالا و به عنوان مبنای محدودیت ساختاری سرمایه‌داری، در هر لحظه نیاز به «کمک»، همانطور که می‌گوئیم، از سوی شخصیت‌های سرمایه و قدرت طبقاتی آنها دارد. و در این رابطه واضح است که هیچ فرایند اولیه توسعه نیروهای مولد، هیچ فرایند آغاز صنعتی‌سازی-مدرنیزاسیون، به صورت دموکراتیک، حتی در سطحی‌ترین اشکال آن نیز رخ نداده است.

بدین ترتیب، سپیده‌دم صنعتی اروپا که جان و شرایط غیرانسانی را به جمعیت اروپای آتلانتیک برای حداقل دو قرن تحمیل کرد. بدین ترتیب، فرایندهای صنعتی‌سازی متوسط و دیر هنگام بقیه اروپای غربی و جاپان، که با تداوم طولانی اقتدارگرایی یا بسته بودن حکومت همراه بود و در میان مدت حتی به فاشیسم منجر شد. موارد آلمان و ایتالیا (علاوه بر جاپان) و بعداً اسپانیا، پرتغال و یونان با دیکتاتورهای نظامی‌شان به ویژه قابل توجه هستند. همچنین در ایالات متحده امریکا نیز چنین اتفاقی افتاد، با دوره صنعتی‌سازی متوسط که از طریق انضباط و کنترل شدید نیروی کار، با ذخایر عظیم جمعیتی بیگانه شده یا به حاشیه رانده شده از شهروندی (هم داخلی - به ویژه سیاه‌پوستان و بومیان، بلکه همچنین ناشی از حوزه‌های وسیع حاشیه‌نشینی - و هم خارجی - توده عظیم مهاجران)، اغلب برده‌وار و حتی برده تا سپیده‌دم انقلاب صنعتی دوم، انجام شد. در مجموع یک ارتش عظیم ذخیره کار را تشکیل داد که تا به امروز هرگز تمام نشده است.

تمام این تشکلهای اجتماعی-دولتی که به مراکز رهبری نظام جهانی سرمایه‌داری که خودشان آن را به وجود آوردند تبدیل شدند، توسعه نیروهای مولد خود را بر استثمار و استثمار گسترده بقیه جهان بنا نهادند و در همه جا شرایط بردگی، برده‌داری و دستمزد ناچیز فراوان بود. شرایطی که تحت اشکال مختلف (نئواستعماری، قوانین بین‌المللی بازار،

بدهی، برنامه‌های تعدیل ساختاری، پیمان‌های تجارت آزاد، امپریالیسم بی‌پرده و غیره) تا به امروز حفظ شده است. مهم همیشه و در همه موارد، جلوگیری از دموکراسی واقعی، دموکراسی اقتصادی و اجتماعی، بوده است که سرمایه‌داری هرگز نمی‌تواند آن را بپذیرد زیرا با موجودیت آن (با تصاحب خصوصی وسایل معیشت جامعه و در نتیجه استثمار کار دیگران) متضاد است.

هنگامی که تداوم رشد توده سود (به ویژه ناشی از ارزش به عنوان ارزش تولیدی جدید) در تشکلهای مرکزی که ظاهراً نسخه استبدادی سرمایه‌داری را پشت سر گذاشته بودند، با موانع عمیق و ساختاری مواجه شده است، این نسخه با تمام خشونت خود دوباره ظاهر می‌شود، همانطور که امروزه جمعیت‌های سردرگم «جهان اول» که تصور می‌کردند از آن گذشته در امان هستند، شاهد آن هستند، و همانطور که کل سیاره با تشدید و تسریع بربریت تجربه می‌کند.

با بازگشت به مسیر تاریخی سرمایه‌داری، تشکلهای اجتماعی سرمایه‌داری پیرامونی این نظام جهانی نیز در فرآیندهای صنعتی‌سازی خود بین قرن نوزدهم و بیستم، اشکال اقتدارگرایانه یا مستقیماً استبدادی متنوع خود را بر نیروی کارشان اعمال کردند.

بنابراین، نه، حتی تشکلهای اجتماعی که قصد داشتند از سرمایه‌داری جدا شوند و توسعه صنعتی خود را در قرن بیستم آغاز کنند: اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، چین و غیره، نتوانستند به طور کامل از این گرایش آهین اجتناب کنند.

اگر هیچ عملکرد اجتماعی «خودکار» نشده باشد، یعنی یک سیاست سیستمی جدید، زیرا هنوز پایه‌های متابولیک یک نظم جدید ساخته نشده است، سیاست فرماندهی جامعه باید با شدت بیشتری اعمال شود و می‌تواند حاشیه اختلاف کمتری را مجاز بداند. حتی در ساختن راه‌های رهایی نیز نمی‌توان از این گرایش اجتناب کرد. نادیده گرفتن این امر، خواستن ساختن کاخ‌های خیالی و سپس گفتن این که پابرجا نمی‌مانند، همیشه پرسیدن این که چه اشتباهی رخ داده است، جست و جوی خیانت‌ها یا دیکتاتورهای خودجوش در همه جا است. در هر صورت، هر عنصر مخدوش‌کننده خلوص انقلابی.

خلاف سیاستی که در متابولیسم ارزش جای گرفته و تا حد زیادی طبیعی شده است، سیاست عملی گذار به ناچار باید بسختی در برابر آن ساخته می‌شد و بنابراین مجبور بود و هست که به شکلی سخت‌تر، آهین‌تر و آشکارتر بیان شود. این امر حاشیه کمتری برای «تکثر» و «مخالفت» به همراه داشت. اغلب این فرآیندها «ارادهمگرایانه» خوانده شده‌اند و برخی نویسندگان آنها را به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده «سوسیالیسم اولیه» یا «سوسیالیسم خام»، همانطور که مارکس آن سوسیالیسم ارادهمگرایانه‌ای را که هنگام عدم بلوغ شرایط غلبه بر سرمایه‌داری ظهور می‌کرد، نامید، معرفی کرده‌اند. از آنجا که از نظر تاریخی در تشکلهای اجتماعی سرمایه‌داری عقب‌مانده رخ داد، آن «سوسیالیسم اولیه» مجبور بود به مسائل بسیار فوری (که امروزه در تشکلهای مرکزی سرمایه‌داری بدیهی تلقی می‌کنیم) مانند غذا دادن به جمعیت، انجام صنعتی‌سازی و به طور کلی، توسعه شتابان نیروهای مولد، ایجاد زیرساخت‌های حداقلی برای امکان‌پذیر ساختن هرگونه پروژه بهبود اجتماعی، ارتقای منزلت کار، ارتقای منزلت اجتماعی زنان و همگانی کردن حق رأی بپردازد.

نباید از نظر دور داشت که در زمانی که همه اینها در اتحاد جماهیر شوروی، برای مثال، در حال توسعه بود، سرمایه‌داری هنوز راه دموکراتیک خاص خود را در حوزه گردش باز نکرده بود. در زمان انجام انقلاب سیاسی در تشکلهای در حال گذار بعدی، جمعیت کارگر در تشکلهای سرمایه‌داری دسترسی بسیار کمی به مصرف کالاها و بازار انتخابات داشتند (چه رسد به مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها در حوزه تولید، چیزی که برای سرمایه‌داری غیرقابل تصور بود).

به عبارت دیگر، برای آن تجربیات اولیه گذار، اول از همه، تلاش برای «از بین بردن بقایای ساختارهای پیشامدرن مرتبط با نابرابری‌های هیولانی» بود تا با این کار، یک دولت اجتماعی (با آرزوی «کارگری») از هیچ، در یک بازه زمانی بسیار کوتاه و بی‌سابقه تاریخی، برپا شود.

عدم تناسب بین اهداف، شرایط اولیه (سرمایه‌داری نوپا و توسعه‌نیافته)، منابع موجود و شرایط زمان تاریخی که چنین اقدام عظیمی در مورد اتحاد جماهیر شوروی با آن روبه رو شد (در بخش بزرگی از تشکلهای مرکزی خود سرمایه‌داری هنوز نه تنها نسخه «اصلاح‌طلب» یا «سوسیال دموکراتیک» خود را کسب نکرده بود، بلکه شروع به گسترش نسخه استبدادی، نازی-فاشیستی خود کرده بود و جنگ جهانی در حال وقوع بود)، بسختی می‌توانست با یک دموکراسی اجتماعی پیشرفته سازگار باشد. [در زمان تجاوز (و هرگز اجازه داده نشده است که یک فرآیند جایگزین بدون تجاوز گسترده سرمایه‌داری ساخته شود)، پویایی‌های همه یا هیچ وارد عمل می‌شوند. لایه‌های انقلابی جامعه خود با تردید به اختلاف نظر می‌نگرند، زیرا هرگونه اشتباه در ارزیابی اقدامات لازم، هرگونه قصور در ارزیابی خطرات و همبستگی نیروها، هرگونه اشتباه ستراتیژیک، می‌تواند منجر به فروپاشی کل فرآیند شود – به همین دلیل است که درگیری‌های داخلی به آسانی رخ می‌دهند، حتی با انحراف به چیزی شبیه به یک «جنگ داخلی»].

سوسیالیسم توانست به عنوان یک آرمان بسیج‌کننده و همبسته‌کننده عمل کند، اما در واقع هدف، حداقل تضمین حداقل شرایط زندگی در برابر سرمایه‌داری بود که جمعیت را به فقر عمومی محکوم می‌کرد. خواهیم دید که آیا «سوسیالیسم قرن بیست و یکم»، که من ترجیح می‌دهم آن را «سوسیالیسم در قرن بیست و یکم» بنامم، زمانی که شرایط عینی برای آغاز غلبه بر سرمایه‌داری بالغ شده است، قادر خواهد بود حداقل از برخی کمبودها و جنبه‌های منفی «سوسیالیسم اولیه» عبور کند].

در تجربیات گذار سوسیالیستی قرن بیست و یکم، برخی از فرآیندها و اهداف تا حد زیادی ناکام ماندند، برخی دیگر پیشرفت‌ها و پسرقت‌های متناوبی را تجربه کردند، اما دستاوردهای قاطع در آن تلاش‌های اولیه برای گسست از ارزش-سرمایه وجود داشت: نه تنها سوادآموزی همگانی، بلکه مشارکت گسترده مردم در سطوح متوسط و عالی آموزشی، و همچنین در حوزه فرهنگی به طور کلی، تضمین مسکن، بهداشت، زیرساخت‌ها، پیشرفت فناوری، توسعه اقتصادی عظیم (اینجا...) و همه اینها به نیروی سیاست به دست آمد. و بدون استثمار استعماری. به عبارت دیگر، این یک سیاست کارآفرینی انقلابی بود که قصد داشت پایه‌های یک متابولیسم اجتماعی جدید (با سیاست کلان نهفته در آن) را بنا نهد. بدون دستیابی به این امر، و با توجه به شرایط بسیار نامساعد اولیه و شرایط وحشیانه تجاوز نیروهای داخلی و خارجی سرمایه، امکانات زیادی برای تجملات دموکراتیک بزرگ وجود نداشت. و با این حال در همین زمینه بود که پیشرفت‌هایی حاصل شد که در آن مقطع تاریخی بی‌سابقه بود و حتی سرمایه‌داری را مجبور به اصلاح خود کرد، و آن را تا جایی که این شیوه تولید اجازه می‌دهد (سرمایه‌داری کینزی) «دموکراتیزه» کرد. در فرآیندهای گذار، که در همه جبهه‌ها مورد حمله قرار می‌گیرند در حالی که شرایط تاریخی و انسان‌های جدیدی می‌سازند، سیاست آشکار می‌شود، باید آشکار شود، و ناگزیر «سخت‌تر» می‌شود زیرا باید به طور رادیکال با متابولیسم ارزش و از خود بیگانگی اجتماعی ناشی از آن مقابله کند؛ بنابراین، باید نوع فردیت‌ها و ذهنیت‌های وابسته به ارزش-سرمایه را «برنامزدائی» (از انقیاد خارج کند).

هنگامی که ارزش در سراسر کره زمین جولان می‌دهد، سیاست در یک تشکل اجتماعی در حال گذار به تنهایی محکوم به شکست است (سوسیالیسم تنها می‌تواند به طور ترکیبی در مقیاس تقریباً جهانی یا با انقیاد گسترده قانون ارزش به

دست آید، اما نمی‌توان از شروع آن در جایی صرف نظر کرد زیرا در غیر این صورت هرگز شروع نمی‌شود)، اما با این وجود، گسست جزئی از سرمایه که توسط انقلاب شوروی رقم خورد، برنامه‌ریزی را فراهم کرد که نه تنها امکان بقای میلیون‌ها نفری را فراهم کرد که در غیر این صورت توده‌های قربانی «پیرامونی» نظام جهانی سرمایه‌داری می‌شدند، بلکه کیفیت زندگی آن جمعیت‌ها را به سطوحی رساند که قبل از گسست‌های انقلابی غیرقابل تصور بود.

اتحاد جماهیر شوروی یک پروژه بی‌سابقه بود، اولین تحول اجتماعی برنامه‌ریزی‌شده در مقیاس بزرگ که توسط بشریت انجام شد، قبل از هر چیز برای تلاش برای متوقف کردن استقرار مؤثر سرمایه‌داری، و به عنوان یک نتیجه جانبی، برای تجهیز خود به یک شیوه تولید جدید، بدون تجربیات قبلی در چنین ابعادی که از آن بیاموزد، و با وجود تمام اشتباهات و انحرافاتش، به بزرگترین دستاورد مادی و معنوی یک جامعه جدید تبدیل شد.

مشکل بزرگ پروژه (گذار) سوسیالیستی، و همچنان نیز هست، قرار دادن سیاست (در اینجا بخوانید، جامعه) در کنترل اقتصاد است. برای اهداف عملی مقطع زمانی که تجربیات گذار قرن بیستم سپری شد، این معادل جسارت تلاش برای تسلیم کردن ارزش است. در این راستا توجه کنیم که در نهایت اهداف گسست‌طلبانه بر آن بود که جامعه‌ای برپا شود که دیگر توسط سازوکارهای انتزاعی و غیرشخصی مولد استثمار و همچنین سلطه و از خود بیگانگی اداره نشود، بلکه بر اساس فرایندها و اقدامات خودآگاهانه استوار باشد.

آنچه برای هوش آزردهنده است، ریاکاری رسانه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری (با چپ‌های درون آن) است که در برابر «فقدان دموکراسی» در فرایندهای توسعه شتابان نیروهای مولد که توسط تشکلهای اجتماعی-دولتی در حال گذار به سوسیالیسم انجام می‌شود، یقه می‌درانند (در حالی که برای تشکلهای سرمایه‌داری عقب‌مانده یا وابسته، از ترحم تحقیرآمیز نسبت به «توسعه نیافتگی دموکراتیک» آنها استفاده می‌کنند).

گوئی سرمایه‌داری دموکراتیک و پاک به دنیا آمده و به همین شکل در سراسر جهان گسترش یافته است، گوئی «دستاوردی» توسعه خود را بر توسعه نیافتگی دیگران بنا نهاده و گوئی در مقیاس جهانی عمیقاً ضد دموکراتیک نبوده و فقط در حوزه گردش در تشکلهای مرکزی نظام جهانی تا حدی دموکراتیک است.

همه اینها به این معنا نیست که فرایندهای گذار موظف به پذیرش دموکراسی نیستند، قبل از هر چیز به این دلیل که سوسیالیسم با فقدان آن ناسازگار است. اما این که همیشه در عقب‌مانده‌ترین و وابسته‌ترین تشکلهای سرمایه‌داری آغاز شد، از همان ابتداء گزینه‌ها را بسیار محدود کرد؛ به ویژه این که، همانطور که گفته شد، دائماً مورد حمله قرار می‌گرفتند.

با این وجود، دموکراسی اقتصادی در دسترسی به منابع، در توزیع مجدد ارزش اضافی اجتماعی و در فرصت‌های زندگی بسیار بیشتر از آن چیزی بود که سرمایه اجازه می‌دهد، اگرچه اشکال دموکراتیک پایینی آن در مقیاس کلان اجتماعی مطابقت نداشت، که از سوی دیگر، ناشی از عدم تحقق اجتماعی کردن وسایل تولید (فقط دولتی کردن آنها) بود.

سرمایه‌داری حداقل ۴ قرن طول کشید تا بر نظم فئودالی مسلط شود، در طول یک فرایند وحشتناک پر از مرگ و خشونت. گذار به سوسیالیسم طولانی خواهد بود، با پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها، مراحل مبهم و ترکیبی (یک شیوه تولید برای مدت طولانی در شیوه تولید جدید زنده می‌ماند، حتی اگر به عنوان «شکل تولید فرعی» باشد). و ما فقط شاهد اولین تلاش‌ها بوده‌ایم.

خلاف گذارهای بین شیوه‌های تولید در طول تاریخ، برای اولین بار با یک گذار برنامه‌ریزی‌شده روبه‌رو هستیم. این یک جهش تمدنی و تکاملی بشریت است که نیازمند همگرایی تعداد زیادی از شرایط است، مانند بلوغ خود نیروهای

مولد، از جمله آگاهی اجتماعی، که همیشه باید با مخالفت سرسختانه، وحشیانه و قدرتمند نیروهای سرمایه و طبقه‌ای که امتیازات خود را از آن به دست می‌آورد، روبه‌رو شود، تا نه شرایط عینی و نه شرایط ذهنی به شکل رهایی‌بخش تحقق نیابند.

کسانی که خود را کمونیست می‌دانیم و احساس کمونیستی داریم، نباید هرگز سنگر خود را اشتباه بگیریم، بلکه باید فرآیندهای گذار را به طور انتقادی تحلیل کنیم تا آنچه از این تحلیل‌ها بیرون می‌آید، نه برای تخریب یا انکار بی‌چون و چرای هر آنچه بوده است، بلکه برای کمک به بهتر شدن آینده باشد. یعنی برای حمایت از فرآیندهای جاری، و کشاندن آنها به سوی سوسیالیسم.

کسانی که می‌گویند برای خیر بشریت مبارزه می‌کنند، کسانی که برای آینده‌ای بهتر تلاش می‌کنند، نیز باید در همین راستا باشند. حتی اگر فقط به این دلیل ساده باشد که با سرمایه‌داری آینده‌ای وجود ندارد، حداقل آینده‌ای که ارزش زندگی کردن داشته باشد.

طنین‌های جنبش کمونیستی در طول قرن بیستم (۱۹۱۷، ۱۹۴۹، ۱۹۵۴، ۱۹۵۹، ۱۹۷۹ و غیره)، فراتر از آن که صرفاً دوره‌های گذار و رفت و برگشتی به سرمایه‌داری بوده باشند، امروزه، با مزیت دیدگاه تاریخی، می‌توانند به گونه‌ای کاملاً متفاوت، به عنوان نخستین جرقه‌های یک دوران پسا سرمایه‌داری، سوسیالیستی، دیده شوند. ما باید از اشتباهات بزرگ و دستاوردهای عظیم آنها بیاموزیم، نه برای همصدا شدن با گروه کر حقیر عوامل سرمایه و شیادانی که آن تلاش‌ها برای آغاز راه سوسیالیسم را تحقیر و انکار می‌کنند، بلکه برای انجام بهتر آن گذار در آینده.